

بحثی پیرامون ولایت فقیه ۱

سید حسن طاهری خرم آبادی

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلوة
والسلام على سيد المرسلين وخاتم
النبيين محمد وآله اجمعين سيما
بقية الله في الارضين روجي وارواح
العالمين لتراب مقدمه الفداء.

از آنجا که مسأله ولایت فقیه و رهبری
زیرینا و اساس نظام جمهوری اسلامی
را در زمان غیبت ولی عصر عجل الله
تعالی فرجه، تشکیل می دهد و در
قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران
که خونهای دهها هزار شهید است به
صورت یک اصل در اصول کلی
و چند اصل در فصل هشتم که متضمن
اصول رهبری می باشد مطرح گردیده و
لذا طرح مقالاتی پیرامون این مسأله
و اصول مزبور لازم به نظر رسید اگر چه
بحث مختصری در گذشته در این رابطه
از اینجانب منتشر گردیده است ولی آن
بحث را مغنی از این مقالات ندیدیم
اگر چه ممکن است بعضی از مسائل
آن جزوه به حکم ضرورت در اینجا نیز
تکرار شود.

قبل از ورود در اصل بحث توجه به
مقدمه ای خالی از فائده نیست:



بحث امامت و رهبری یا به تعبیر دیگر ولایت و زعامت بر مسلمین از جمله مباحثی است که سابقه تاریخی بسیار زیاد و پرماجرایی دارد. از روزی که رسول معظم اسلام به عالم بقاء ارتحال فرمودند و به لقاء الهی نائل گردیدند، مسأله امامت و ولایت از عمده‌ترین مسائل اسلامی قرار گرفت و دو گروه در بین مسلمین پدید آمد، (اگرچه در زمان پیامبر هم به اعتقاد شیعه مسأله ولایت و امامت و رهبری پس از پیامبر روشن و مشخص بود و رسول خدا تکلیف مسلمین را، به امر الهی معین فرموده بودند) گروهی که اکثریت را به دنبال خود کشانیدند و حکومت را در دست داشتند طرفدار انتخابی بودن امام و خلیفه شدند، آن هم نه انتخاب اکثریت مسلمین بلکه انتخاب عده‌ای که گردانندگان امور و به تعبیر خود آنها اهل حل و عقد (یعنی کسانی که بازو بستن گره کارها را در دست دارند) هستند البته این نظریه در بین جامعه مسلمین جز در چند مورد عملی نگردید و انتخاب خلیفه به انتصاب بلکه در عهد خلفای اموی و عباسی به توارث مبدل شد.

گروه دیگر پیروان اهل بیت پیامبر (ص) بودند که از دیدگاه آنها مسأله امامت انتصابی است ولی با نصب الهی توسط پیامبر با شرایط و ویژگی‌هایی از قبیل عصمت و علم و... نظیر شرایطی که در نبی و رسول باید باشد و امامت از نظر آنها امتداد رسالت و ادامه همان مقام و منصب است. با این تفاوت که وحی اختصاص به پیغمبر دارد و برای امام مسأله وحی نیست. و این بحث بعدها منشأ و محور مبارزاتی گردید که این گروه در طول تاریخ علیه طاغوتها و خلفای اموی و عباسی داشتند، جنگ جمل و صفین، برخورد امام مجتبی (ع) با معاویه، داستان کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام و یاران و فرزندانش، قیام زید بن علی بن-

الحسین، شهدای فح و قیامهای دیگری که علوین داشتند، همه و همه اساس و محور اصلیش مسئله رهبری و امامت بوده است و چه بحثها و نزاعها و کشمکشها وجدالهای علمی که دراین مورد مطرح گردید و چه کتابها و مقالاتی تا به امروز در این زمینه نوشته شد.

و در زندگی ائمه معصومین به موضعگیریهائی بین خلفاء و ائمه برخورد می کنیم که اساس آن همین مسئله ولایت و رهبری بوده است.

از طرفی خلفاء مهمترین خطرا برای حکومت خود از ناحیه ائمه و پیروان آنان (یعنی شیعه) احساس می کردند. زیرا مسئله حکومت و رهبری برای آنها پیش از آنکه یک مسئله سیاسی باشد، یک مسئله اعتقادی بشمار می رفت و چون از دیدگاه شیعه، امامت مانند نبوت از اصول دین محسوب می شود و شیعه براین اعتقاد است که غیر از ائمه معصومین (ع) یا فقیه عادل بصیر به اداره امور مسلمین در زمان غیبت امام معصوم (ع) هیچ کس حق حکومت بر مردم را ندارد چه اینکه حق ولایت اختصاص به خداوند دارد و تعیین ولی مسلمین با او است و اسلامی بودن یک نظام در درجه نخست بستگی دارد به آنکه فردی که در رأس نظام قرار گرفته با نصب و تعیین خداوند به این مقام منصوب باشد و باید کوشش کرد تا حکومت از دست غاصبین گرفته شده و در دست اهلس قرار گیرد.

اینها و مسائل دیگری که ریشه اعتقادی جمع کثیری از مسلمانها را در رابطه با مسئله حکومت تشکیل می داد و این خود خطرناکترین نوع دشمنی را برای خلفاء و طاغوتها به وجود می آورد. زیرا دشمن سیاسی را با تطمیع و دادن امتیاز یا تهدید، احیاناً می توان رام نمود و از طرفی ثبات و استقامت در مبارزه سیاسی هم تا حدی که نیرو و امکانات دارند خواهند داشت، و با ضعف و کمبود، استقامت خود را از دست می دهند، ولی مبارزه ای که ریشه اعتقادی دارد با تطمیع و تهدید و دادن امتیاز خاموش نمی شود و تا آنجا عقیده و ایمان ثبات و استقامت آفرین است که برای دفاع از عقیده، جان خود را می دهد مثل مبارزین جبهه ها که با عشق به شهادت از حریم ولایت دفاع می کنند.

و از طرف دیگر ائمه معصومین برای بقاء مکتب و گسترش آن، گذشته از بیان اصل مسئله امامت و دلائل آن و تربیت افرادی چون هشام بن حکم ها برای احتجاج و استدلال در برابر منکرین، به راههای علمی هم دست زده و مبارزه با خلفاء و طاغوتها را برای همیشه در بین شیعه زنده نگاهداشتند. مثلاً برای شناساندن چهره واقعی حکومتهای ظلم و جور، مردم را از همکاری با آنان منع می نمودند و تحت عنوان حرمت «اعانت به ظالم» و یا «حرمت تصدی کارها و مشاغل دولتی» راه همکاری با آنها را می بستند و تنها به فردی که عامل نفوذی در

دستگاه باشد یا بتواند به مؤمنین خدمت کند و راهگشای مشکلات مردم باشد اجازه فعالیت در دستگاه دولتی را می‌دادند و در طول تاریخ حیات شیعه چه در زمان ائمه و چه در زمان غیبت کسانی که توجه به مسائل شرعی و بخصوص به این مسأله داشتند و می‌دانستند که داخل شدن در مشاغل دولتی جایز نیست و حقوقی را که می‌گیرند حرام است، زیرا مأمور از طرف کسانی هستند که آنها حق تصدی و ولایت بر جامعه را ندارند و به مانند کسی خواهند بود که اجازه ورود در خانه‌ای را از غیر صاحب آن گرفته باشد لذا اینها از امام یا مرجع تقلید زمان خود اجازه می‌خواستند که در شغل دولتی بمانند و با شرایط خاصی به آنها اجازه داده می‌شد. و این خود از همان اعتقاد به غاصب بودن حکومتها سرچشمه می‌گیرد.

۵۳

ولایت جائز

مرحوم صاحب وسائل حدود ۱۲ حدیث برای حرمت ولایت جائز (تصدی و سرپرستی کاری از طرف حکومت ظالم) از ائمه معصومین سلام الله علیهم نقل می‌کند و حدود ۱۰ حدیث هم در مورد جواز ولایت، در صورتی که ضرورت و یا تقیه‌ای در کار باشد، و حدود ۱۷ حدیث در جواز ولایت برای کمک و رفع حوائج مؤمنین نقل کرده است که در این احادیث نیز با لحن شدید، تصدی هر امری از امور مملکت را از طرف ظالمین در غیر موارد مذکور منع کرده و مؤمنین را از آن برحذر داشته است.

اکنون به چند حدیث به عنوان نمونه اشاره می‌شود:

۱ - عیاشی در تفسیرش از سلیمان جعفری نقل می‌کند که او می‌گوید: قلت لابی الحسن الرضا علیه السلام ما تقول فی اعمال السلطان؟ فقال یا سلیمان: الدخول فی اعمالهم والعون لهم والسعی فی حوائجهم عدیل الکفر والنظر الیهم علی العمد من الکبائر التي يستحق بها النار. (۱) گفتم به حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام که چه میفرمائید در کارها و اعمال سلطان؟ (یعنی داخل شدن در کارهای دولتی) حضرت فرمود: ای سلیمان داخل شدن در اعمال آنها و کمک به آنها و کوشش در انجام حوائج آنان، همتای کفر است و نظر نمودن به آنان بطور عمد از گناهان کبیره‌ای است که استحقاق جهنم دارد (منظور شاید نظری است که با علاقه و رغبت و از روی محبت باشد).

۲ - کلینی در کتاب کافی از یحیی ابن ابراهیم نقل می‌کند که او گفت: به حضرت ابی عبدالله (ع) (امام صادق) گفتم که فلانی شما را سلام رسانید و همچنین فلان و فلان (نام

سه نفر از شیعیان را می برد که به امام سلام رسانده اند) امام فرمود: و علیهم السلام، گفتم از شما دعا می خواهند، فرمود: چه مشکلی دارند، گفتم: منصور دوانیقی آنها را زندانی نموده است، حضرت فرمود: مالهم؟ وماله؟ چه موضوعی در بین بوده است؟ گفتم: آنها را در کارهای خود قرار داده و بعد زندانی نموده است (منظور آنکه جزء عمال او بوده اند)، فقال: ومالهم وماله الم انهاهم، الم انهاهم، الم انهاهم؟ هم النار، هم النار، هم النار، ثم قال اللهم اجدع عنهم سلطانهم.

فرمود چیست برای آنها و برای او، و سه بار فرمود مگر آنها را نهی ننمودم (یعنی از اینکه در کارهای دولتی وارد شوند) و سه بار فرمود: آنها در آتش هستند سپس در حق آنها دعا کرد (۲).

۳ - کلینی در کافی از زیاد بن ابی سلمه نقل می کند که می گوید: داخل شدم بر موسی بن جعفر سلام الله علیه، به من فرمود: یا زیاد انک لتعمل عمل السلطان؟ آیا تو برای سلطان کار می کنی؟ گفتم: آری. فرمود: چرا؟ گفتم من دارای اهل و عیالم و هیچ راه در آمدی ندارم، پس حضرت فرمود: «لئن اسقط من حالق فانقطع قطعة قطعة احب الی من ان تولی لاحد منهم عملاً او اطاقاً بساط رجل منهم».

اگر از جای بلندی سقوط کنم و قطعه قطعه شوم بهتر و محبوب تر است نزد من از اینکه متصدی کاری برای فردی از آنها گردم، یا بر فرشهای آنان قدم بگذارم مگر برای گشودن هم و غمی از یک مؤمن یا نجات اسیری از مؤمنین یا پرداخت دینی از دیون آنها.

«یا زیادان اھون ما یصنع الله عزوجل بمن تولی لهم عملاً ان یضرب علیه سراق من نار الی ان یفرغ الله من حساب الخلائق».

ای زیاد، بد رستیکه سهل ترین و خفیف ترین کاری که خدا انجام می دهد با کسی که متصدی کاری برای آنها می شود آن است که خیمه ای از آتش بر او زده می شود تا خداوند از حساب خلائق فارغ گردد (۳).

در این حدیث که قسمتی از آن ترجمه شد به هر دو مطلب اشاره شده است هم حرمت ولایت و تصدی از طرف سلطان وهم جواز آن در مواردی که موجب انتفاع مؤمنین است.

۴ - عبد الله بن جعفر فی قرب الاسناد عن علی بن یقظین انه کتب الی ابی الحسن موسی

۲۱- وسائل، روایت ۱۲ و ۳ باب ۴۵ از ابواب مایکتب به ج ۱۲

۳- روایت ۹ از باب ۴۶ ابواب ما یکتب به ج ۱۲ وسائل الشیعة.

عليه السلام: ان قلبي يضيق مما أنا عليه من عمل السلطان وكان وزيراً لهارون فان اذنت جعلني الله فداك هربت منه فرجع الجواب: لا آذن لك بالخروج من عملهم واتي الله (٢)

عبدالله بن جعفر از علی بن یقظین نقل می کند که علی بن یقظین نامه ای به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرستاد و در آن نامه نوشت که دلم بسیار تنگ و ناراحت است از کاری که در آن هستم یعنی عمل کردن برای سلطان (وعلی بن یقظین وزیر هارون بود) و اگر اجازه دهید از این شغل و پستی که دارم فرار کنم. جواب آمد که: اجازه نمی دهم از دستگاه آنها خارج گردی و تقوی را پیشه کن.

بودن علی بن یقظین در پست وزارت، هم برای رفع حوائج مؤمنین مؤثر بوده و هم عامل نفوذی امام در دستگاه هارون بشمار می رفته و در مواردی هم اخبار داخلی دستگاه را به حضرت اطلاع می داده است.

٥ - محمد بن ادریس عن ابی الحسن علی بن محمد علیه السلام ان محمد بن علی بن عیسی کتب الیه مسألة عن العمل لبني العباس واخذ ما يتمكن من اموالهم هل فيه رخصة؟ فقال ما كان المدخل فيه بالجبر والقهر فالله قابل العذر وما خلا ذلك فمكروه.

ابن ادریس نقل می کند که محمد بن علی بن عیسی به امام علی النقی (ع) نوشت واز آن حضرت راجع به عمل کردن برای بنی عباس و گرفتن آنچه که ممکن است از اموال آنها سؤال نمود که آیا جایز است؟ حضرت در جواب فرمودند: اگر به زور و جبر باشد یعنی شخص مجبور شود به داخل شدن در دستگاه و کار برای آنها، پس خداوند عذر را می پذیرد و در غیر این صورت کارزشتی است.

بعد می گوید: مجدداً به آن حضرت نوشتم که انگیزه من در داخل شدن در اعمال آنها این است که راهی پیدا کنم برای ناراحت نمودن دشمنان ائمه و ضرر زدن به آنها، پس حضرت در جواب فرمودند: من فعل ذلك فليس مدخلة في العمل حراماً بل اجراً وثواباً (٣).

کسی که این چنین عمل کند پس داخل شدنش در کارهای آنها حرام نیست بلکه دارای اجر و ثواب است.

در این حدیث در ضمن اینکه اصل داخل شدن در کارهای حکومتی سلطان را ممنوع و ناپسند شمرده دو مورد را استثناء نموده است یکی مورد تقیه که شخص مجبور است برای دفع

٢ - روایت ١٦ باب ٤٦، ابواب ما یکتسب به، وسائل الشیعة.

٣ - روایت ٩ از باب ٤٥ ابواب ما یکتسب به ج ١٢ وسائل الشیعة.

ضرر از خود آن را بپذیرد و دیگری آنجا که می تواند عامل نفوذی باشد و بر آنها ضربه ای وارد سازد.

۶ - در تحف العقول از امام صادق سلام الله علیه تفسیری برای معنا و اقسام ولایت نقل می کند.

می فرماید: فاحدى الجهتين من الولاية ولاية ولاة العدل الذين امرالله بولايتهم وتوليتهم على الناس وولاية ولاة ولاة ولاة ولاة الى ادناهم بابا من ابواب الولاية على من هووال عليه. والجهة الاخرى من الولاية، ولاية ولاة الجور ولاة ولاة الى ادناهم بابا من الابواب التى هو وال عليه، فوجه الحلال من الولاية ولاية الوالى العادل الذى امرالله بمعرفته وولايته والعمل له فى ولايته وولاية ولاة ولاة ولاة..... و ذلك ان فى ولاية والى العدل ولاة، و احياء كل حق وكل عدل وامانة كل ظلم وكل جور وفساد فلذلك كان الساعى فى تقوية سلطانه والمعين له على ولايته ساعية الى طاعة الله مقوياً لدينه.

واما وجه الحرام من الولاية فولاية الوالى الجائر وولاية ولاة الرئيس منهم واتباع الوالى فمن دونه من ولاة الولاة الى ادناهم باباً من ابواب الولاية على من هووال عليه والعمل لهم والكسب معهم بجهة الولاية لهم، حرام محرم، معذب من فعل ذلك على قليل من فعله او كثير، لان كل شىء من جهة المعونة، معصية كبيرة من الكبائر وذلك ان فى ولاية الوالى الجائر دروس الحق كله و احياء الباطل كله و اظهار الظلم والجور والفساد و ابطال الكتب و قتل الانبياء والمؤمنين و هدم المساجد و تبديل سنة الله و شرايعه فلذلك حرم العمل معهم و معونتهم والكسب معهم الا بجهة الضرورة نظير الضرورة الى الدم والميتة (۱).

در این روایت مفصل امام صادق ولایت را به دو نوع تقسیم می فرماید، یکنوع ولایت والی عادل که خداوند فرمان به ولایت آنها داده است و همچنین ولایت کسانی که از طرف والی عادل ولایت یافته اند و ولایت مراتب بعدی آنها تا آخرین فردی که ولایت بر مردم دارد (مانند دولت و استاندارها، فرماندارها، بخشدارها و یا فرماندهان و تمام سلسله مراتبی که در قسمتهای رزمی و بالآخره تمام نظام اجرائی یک حکومت اسلامی عادل وجود دارد).

این قسم از ولایت، حلال است و عمل برای کمک و تقویت او جایز خواهد بود.

زیرا در ولایت والی عادل هر حق وعدلی زنده می شود و هر ظلم و جور و فسادی

می میرد.

بهمین جهت کسی که در تقویت حکومت والی عادل می کوشد و به او در ولایت و حکومتش کمک می کند، در اطاعت خدا و تقویت دین او کوشیده است.

و اما نوع دوم از ولایت که حرام است، ولایت والی جائز و ولایت کسانی است که از طرف او ولایت می یابند تا آخرین فردی که در نظام جور بر مردم حکومت دارد، تمام این مراتب حرام و عمل برای آنها و کسب با آنها از جهت ولایت از ناحیه آنها حرام است و در عذاب گرفتار می شود، هر کس که آنها را انجام دهد چه کم باشد و چه زیاد زیرا هر کمکی به آنها گناه کبیره و بزرگ است.

به جهت اینکه در ولایت والی جائز، حق از بین می رود و باطل زنده شده و ظلم و جور و فساد ظاهر می گردد و کتب آسمانی باطل می شود و انبیاء و مؤمنین کشته شده و مساجد خراب می شود و سنت خدا و شرایع او تبدیل و دگرگون خواهد شد. بدین جهت انجام دادن کار همراه آنها و کمک به آنها حرام است، جز در موارد ضرورت. نظیر ضرورتی که انسان برای آشامیدن خون یا خوردن مردار پیدا می کند.

در این حدیث به چند نکته اشاره شده است:

۱ - اینکه ولایت والی عادل به امر و فرمان خداوند بوده و از طرف او است (و این مطلب در مباحث آینده مورد بحث قرار خواهد گرفت).

۲ - اهداف و دورنمای یک نظام عدل اسلامی و توحیدی را بیان فرموده است که جمله: «و ذالک ان فی ولایة والی العدل و ولایة احياء کل حق و کل عدل و امانة کل ظلم و کل جور و فساد»، بیانگر آن است، یعنی در نظام والی عدل، هر عدل و حقی زنده می گردد و هر ظلم و جور و فسادی می میرد و به تعبیر دیگر ولایت والی عدل زنده کننده هر حق و عدلی و از بین برنده هر ظلم و جور و فسادی است.

۳ - مردم را ترغیب و تشویق به کمک و یاری حکومت عدل فرموده و آن را کمک به دین خدا و سعی در اطاعت او قرار داده است.

۴ - داخل شدن در نظام طاغوتی و جور و هرگونه کمک و عمل برای تحکیم آن، حرام و معصیت کبیره است و مرتکب آن در عذاب گرفتار خواهد شد.

۵ - در حکومت جائز حق کهنه شده و از بین می رود و باطل زنده می شود، ظلم و جور و فساد همه جا ظاهر گشته و مؤمنین در چنین حکومتی کشته می شوند و مساجد خراب می گردد، کتب آسمانی انبیاء از میان برداشته و مهر باطل بر آنها زده می شود. و بالأخره سنت الهی و دین خدا دگرگون خواهد گردید.

حرمت اعانت ظالمین

مرحوم شیخ حرّ عاملی در وسائل الشیعة حدود ۱۷ روایت در حرمت کمک به ظالمین نقل نموده است و ۶ حدیث در حرمت مصاحبت و همنشینی با آنان و علاقه به باقی بودن ظالم نقل می کند که برای مراجعه به آن احادیث به باب ۴۲ و ۴۴ ابواب ما یکتسب به ج ۱۲ کتاب وسائل رجوع شود و ما در اینجا به بعضی از آن احادیث از باب نمونه اشاره می کنیم:

۱- محمد بن عمر بن عبدالعزیز فی کتاب الرجال (رجال کشی) عن صفوان بن مهران الجمال قال: دخلت علی ابی الحسن الاول علیه السلام فقال لی: یا صفوان کل شیء منک حسن جمیل ما خلا شیئاً واحداً. قلت جعلت فداک ای شیء؟ قال اکراؤک جمالك من هذا الرجل یعنی هارون. قال: والله ما اکرته اشراً ولا بطراً ولا للصدید ولا للهو ولکتی اکرته لهذا الطریق یعنی طریق مکه ولا اتولاه بنفسی ولكن ابعث معہ غلمانی، فقال لی یا صفوان ایقع کراؤک علیهم؟ قلت: نعم جعلت فداک قال: فقال لی: اتحب بقاء هم حتی یرج کراؤک قلت نعم. قال: من احب بقائهم فهو منهم ومن کان منهم کان ورد النار، قال صفوان فذهبت فبعث جمالی عن آخرها (۱).

در رجال کشی از صفوان بن مهران که شتردار بود نقل می کند که بر موسی بن جعفر (ع) وارد شدم حضرت به من فرمود: ای صفوان هرکاری از تونیک و زیباست غیر از یک چیز، گفتم: فدایت گردم آن کدام است؟ فرمود: کرایه دادن تو شترانت را به این مرد (هارون). صفوان گفت: بخدا قسم برای خوشگذرانی و عیاشی یا صید و یا برای تفریح و لهو، کرایه نداده ام بلکه برای رفتن به مکه اجاره داده ام و خود هم همراه آنها نمی روم بلکه بعض غلامان خود را همراه آنها می فرستم. حضرت فرمود: ای صفوان آیا کرایه تو بر عهده آنها است؟ گفتم آری فدایت شوم، فرمود: آیا دوست داری آنها باقی باشند تا کرایه تو وصول شود؟ عرض کردم: آری، حضرت فرمود: کسی که باقی بودن آنها را دوست داشته باشد از آنها است و کسی که از آنها باشد در آتش جهنم وارد می شود.

صفوان می گوید: از خدمت حضرت مرخص شده و همه شتران خود را فروختم. و این خبر به گوش هارون رسید آنگاه مرا طلبید و گفت ای صفوان: به من گفته اند که تو همه شتران خود را فروخته ای؟ گفتم: آری، پرسید: چرا؟ گفتم: من پیرمرد شده ام و غلامان هم

۱- روایت ۱۷ باب ۴۲ از ابواب ما یکتسب به ج ۱۲ وسائل الشیعة.

نمی‌توانند درست عمل نمایند. هارون گفت: هیئات، هیئات من می‌دانم چه کسی به تو اشاره نموده است، موسی بن جعفر تو را به این امر وادار نموده است. گفتم: مرا با موسی بن-جعفر چکار؟! گفت: واگذار این مطلب را، به خدا قسم اگر بخاطر سابقه مصاحبت با تو نبود حتماً تو را می‌کشتم.

در این حدیث ملاحظه می‌شود که امام چگونه با این روش، موضعگیری می‌نماید و هارون هم دریافت نموده که موضع امام چگونه است.

۲ - ورام بن ابی فراس فی کتابه قال: قال علیه السلام من مشى الى ظالم ليعينه وهو يعلم انه ظالم فقد خرج من الاسلام(۱).

ورام بن ابی فراس در کتاب خود از معصوم (ع) نقل می‌کند که فرمود کسی که به سوی ظالمی برود تا آنکه او را کمک نماید در حالی که بداند او ظالم است از اسلام خارج شده است.

۳ - کلینی در کافی از ابن ابی یعفور نقل می‌کند که گفت: نزد ابی عبدالله (ع) (امام صادق) بودم که فردی از اصحاب خود ما بر او وارد شد و گفت: فدایت شوم چه بسا شدت روزگار به فردی از ما رو می‌آورد و از جهت معیشت در تنگی قرار می‌گیرد، از این فرد دعوت می‌شود که برای حکومت، بنائی ساخته یا نهری را تصفیه نموده و جاری سازد و یا قناتی را لایروبی کند، در این مورد چه می‌فرمائید؟.

فقال ابو عبدالله علیه السلام ما احب انى عقدت لهم عقدة او وكيت لهم وكاء وان لى ما بين لابتيها لا ولا مدة بقلم ان اعوان الظلمة يوم القيامة فى سراق من نار حتى يحكم الله بين العباد(۲).

امام صادق علیه السلام فرمود: دوست ندارم حتی گریه برای آنها بزنم یا در مشگلی را برای آنها باز نمایم و اگر چه بین دو کوه (اشاره به دو کوهی است در مدینه) را به من دهند و نه قلمی را برای آنها بر صفحه کاغذ بکشم. بدرستی که کمک کنندگان به ظالمین، روز قیامت در خیمه‌ای از آتش قرار می‌گیرند تا خداوند بین بندگان حکم فرماید.

۴ - در حدیث مفصلی که علی بن ابی حمزه از امام صادق (ع) نقل می‌کند، در ضمن آن حدیث، امام می‌فرماید: لولا ان بنى امية وجدوا لهم من يكتب ويحجى لهم الفبيء ويقال

۱ - روایت ۱۵، از ابواب ۴۲، ابواب ما یکتسب به، وسائل الشیعة

۲ - روایت ۶، از باب ۴۲، ابواب ما یکتسب به ج ۱۲ وسائل الشیعة

عنهم و يشهد جماعتهم لما سلبوا حقنا ولو تركهم الناس وما في ابدیهم ما وجدوا شيئاً الا ما وقع فی ابدیهم (۳).

اگر نبود که بنی امیه می یابند کسانی را که برای آنها بنویسند و جمع کنند اموالی عمومی را و برای آنها بجنگند و در جماعات آنها حاضر شوند هرآینه حق ما را سلب نمی نمودند و اگر مردم آنها را واگذارند و به آنها کمک نکنند چیزی را نمی یابند مگر آنچه در دست آنها قرار می گیرد.

در این جملات امام، بقاء و دوام حکومت بنی امیه را مرهون کمک مردم و دخول در مشاغل و مناصب دولتی آنها می داند و به فلسفه و رمز حرمت ولایت از طرف جائر اشاره فرموده است. و با این بیان رمز پافشاری ائمه اطهار(ع) در این مسأله مشخص می شود و عمیق ترین نوع مبارزه منفی را که نتیجه اش دوری و پراکندگی شیرازه نظام و رژیم است به پیروان خود تعلیم می فرماید.

اینها نمونه هائی بود از احادیثی که در کتاب وسائل نقل شده است که در مجموع حدود ۵۸ حدیث در این کتاب تحت عنوان یادشده وجود دارد و در ابواب دیگر این کتاب و کتابهای دیگری چون مستدرک الوسائل و بحار الانوار، احادیث بیشتری پیرامون مسأله ولایت جائر و حرمت اعانت ظالم یافت می شود.

۶۲

بحث رهبری در زمان غیبت

در زمان غیبت علاوه بر بحث کلی امامت که بین شیعه و سایر فرق مسلمین مطرح بوده بحث دیگری بین خود شیعه مطرح گردید و آن مسأله ولایت فقیه بود و اینکه آیا در زمان غیبت کبری، زعامت و امامت برعهده فقیه عادل است؟ و در واقع فقیه عادل ادامه دهنده راه رسالت و امامت است؟ یا آنکه در زمان غیبت هراندازه که طولانی هم باشد، امت اسلام فاقد یک حکومت اسلامی خواهند بود و در تمام ادوار این مقطع از زمان اگر چه دهها هزار سال هم طول بکشد حکومت باید در دست طاغوتها باشد، زیرا حکومتی، اسلامی و غیر طاغوتی برای جامعه اسلامی با فرض غیبت امام معصوم (ع) قابل فرض و تصور نیست و اسلام هم برای این زمانها هیچ طرحی ندارد.

۳- روایت ۱، باب ۴۷، ابواب ما یکتسب به از کتاب وسائل الشیعة ج ۱۲.

فرق بین این بحث و بحث امامت آن است که در بحث امامت یک طرف شیعه و پیروان مکتب اهل بیت (ع) قرار داشتند و در طرف دیگر اهل تسنن بودند، ولی در بحث ولایت فقیه طرفین بحث هر دو شیعه هستند ولی نه عوام شیعه بلکه بیشتر بین فقهاء و علماء، این بحث مطرح بوده والبته بیشتر بحثها در حدود و کم و کیف ولایت فقیه بوده است و گزینه اصل اینکه حکومت و ولایت در زمان غیبت اختصاص به فقیه دارد کمتر کسی آن را انکار نموده است زیرا هیچ فرد عالم و دانشمندی نخواهد گفت که جامعه بدون حکومت امکان ادامه حیات دارد و هرج و مرج و مختل شدن نظام اجتماعی جایز است بلکه هراسانی وجود حکومت را از ضروری ترین مسائل زندگی انسانی می داند و از طرفی هیچ عالم و فقیهی حکومت هر فاسق و فاجری را، بلکه حکومت غیرمجاز از طرف معصوم را اگر چه عادل هم باشد جایز نمی داند، پس ناچار باید در زمان غیبت معصوم (ع) هم حکومتی جایز و اسلامی وجود داشته باشد تا آن خلأ و ضرورت جبران گردد و از اختلال نظام و هرج و مرج جلوگیری شود.

پس اصل ولایت فقیه کمتر مورد نفی و انکار بوده و آنچه مورد نقض و ایراد قرار گرفته حدود آن است و در عین حال وقتی به کتب فقهی و کلامی مراجعه می کنیم می بینیم این بحث آنطور که دیگر مباحث اسلامی (چه اصول و چه فروع) مورد بحث قرار گرفته مطرح نگشته و کتابهای زیادی در این زمینه تدوین نشده است باینکه در مباحث امامت و یا فروع دین چون صلوات، صوم، طهارت، ... دهها کتاب و جزوه نگاشته شده است و بحثهای فقهی و اصولی در جزئی ترین مسائل حتی غیر ضروری فراوان است، چرا؟

شاید علت اساسی آن بوده است که حکومت اسلامی در جامعه لباس عمل به خود نپوشید و حکومتی که ناچار شوند برای حل مشکلات فقهی آن فکر کنند، نداشتند و قهراً از مسائل متروکه و بی ثمر تلقی می شد و تنها در پاره ای از مسائل مربوط به حکومت که گاهی یا در پاره ای از زمانها مورد عمل قرار می گرفت و احساس نیاز بدان می گردید بحثهای مفصل و یا مختصری داشته اند از قبیل قضاوت، حدود، دیات، قصاص، خراج، مقاسمه، جهاد و دفاع و... و این مباحث در کتب فقهی و یا در رساله های جداگانه ای نظیر «خراجیه محقق اردبیلی» و «قاطعة اللجاج فی حل الخراج محقق کرکی» و نظائر آن تدوین گردیده است.

ولی در قرنهای اخیر حتی این مباحث هم بواسطه عدم احتیاج عملی به آنها متروک شده بود و میرفت که بطور کلی بطاق فراموشی سپرده شود حتی محصلین علوم دینی از خواندن و بحث در حدود سطح هم از آنها محروم بودند و به بهانه آنکه ثمره عملی ندارد و مورد ابتلاء و نیاز نیست، اکثراً سطری هم از آنها (مخصوصاً کتاب های حدود و دیات و قصاص و جهاد) خوانده

نمی شد تا چه رسد به آنکه در بحثهای تحقیقی و خارج مورد بررسی قرار گیرند.

و امروز که حکومت اسلامی در جامعه ما لباس عمل به خود پوشیده و این احکام و مسائل باید در متن قوانین و برنامه ریزی ها قرار گیرد، می بینیم که بحثهای زیادی پیرامون این مسائل در حوزه های علمیه مطرح است ولی باید مع الأسف اذعان داشت که فراموش شدن این مباحث در گذشته، ضررها و زیانهای فراوانی را از جهت نداشتن افراد و نیروی انسانی لازم به دنبال آورد.

ناگفته نماند که بزرگانی از فقهاء مانند مرحوم صاحب جواهر و مرحوم نراقی و میرزای نائینی در قرنهای اخیر مسئله ولایت فقیه را یا بطور جداگانه مانند مرحوم نراقی و میرزای نائینی و یا در ابواب مختلفی از فقه که مرتبط با این مسئله است، نظیر بحث امر بمعروف و نهی از منکر، حدود، قضاوت، زکات، خمس، انفال، طلاق، جهاد و دفاع، نماز جمعه و امثال آن بحث نموده اند و مرحوم صاحب جواهر در کتاب ارزشمند جواهر الکلام در تمام مواردی که مسائل فقهی ارتباط با حکومت پیدا می کند مانند موارد فوق الذکر، مسئله را بررسی نموده و شدیداً در زمان غیبت طرفدار حکومت و ولایت فقیه است این فقیه بزرگوار پس از آنکه بطور تفصیل در مورد اجراء حدود در زمان غیبت توسط فقیه عادل استدلال مینماید، می گوید: بل لولا عموم الولاية لبقی كثير من الامور المتعلقة بشيعتهم معطلة فمن الغريب وسوسة بعض الناس في ذلك بل كانه ماذاق من طعم الفقه شيئاً ولا فهم من لحن قولهم ورموزهم امراً ولا تأمل المراد من قولهم «انی جعلته عليكم حاكماً وقاضياً وحجة وخليفة» ونحو ذلك مما يظهر منه ارادة نظم زمان الغيبة لشيعتهم في كثير من الامور الراجعة اليهم (۱).

یعنی: بلکه اگر ولایت فقیه عمومیت نداشته باشد هرآینه بسیاری از اموری که مربوط به شیعه است تعطیل می شود.

از مطالب عجیب و غریب این است که بعضی از مردم در این موضوع وسوسه می کنند بلکه گویا از طعم فقه چیزی نچشیده و از سخنان و رموز کلام معصومین چیزی درک ننموده اند. و در قول ائمه (ع) که فرموده اند: «انی جعلته عليكم حاكماً وقاضياً وحجة وخليفة» (۲) تأمل و دقت ننموده اند.

این کلماتی که از آن آشکار می شود که منظور نظم شیعه در زمان غیبت است، یعنی مفهوم

۱ - جواهر، ج ۲۱، ص ۳۹۷، کتاب الامر بالمعروف.

۲ - بدرستی که من «فقیه» را بر شما حاکم و قاضی و حجت و خلیفه و... قرار دادم.

آنها این است که «فقیه» نظم دهنده شیعه در زمان غیبت در بسیاری از امور است.

و در همین بحث از مرحوم کرکی نقل می کند که فرمود:

اتفق اصحابنا علی ان الفقیه العادل الامین الجامع لشریاط الفتوی المعبر عنه بالمجتهد فی الاحکام الشرعیة، نائب من قبل ائمة الهدی علیهم السلام فی حال الغیبة فی جمیع ما للنیابة فیہ مدخل.

یعنی، اصحاب ما (کنایه از علماء و فقهاء شیعه است) اتفاق نموده اند بر اینکه فقیه عادل امین جامع شرائط فتوی که از آن در احکام شرعیه به مجتهد تعبیر می شود، نائب است از طرف ائمه هدی علیهم السلام در حال غیبت در تمام آنچه را که نیابت در آن دخالت دارد (یعنی نیاز به نیابت دارد و نیابت بردار است).

بنابراین اصل ولایت فقیه را در کتب فقهیه و کلمات اصحاب امامیه می یابیم که مورد بحث و نفی و اثبات قرار گرفته است ولی آنچه مورد بحث قرار نگرفته، ابعاد مختلف حکومت و ولایت فقیه است، یعنی مسائل مختلفی که یک نظام در رابطه با احکام اولیه و ثانویه دارد. بجز پاره ای از آنها از قبیل احکام حدود و قضاوت و... تا میرسیم به زمانی که بر اثر یک نهضت فرهنگی اسلامی افکار توجه خاصی به اسلام پیدا میکند و کم کم اسلام از گوشه انزوا بیرون آمده و در متن مسائل اجتماعی و سیاسی قرار می گیرد و بعد چهره انقلابی و پرخاشگری آن از حوزه علمیه قم در برابر رژیم ستم شاهی نمودار می شود و از سالهای ۴۱ و ۴۲ به بعد فصل نو و جدیدی از آن توسط روحانیت به رهبری امام بمیان می آید ولی باز هم مسأله تنها صورت مبارزه با رژیم و حکومت است، اما بعد از آن چه باید کرد؟ معمولاً جوابی برای آن شنیده نمی شد ولی اصل مبارزه با حکومت و مطرح شدن عملی اسلام واقعی ادامه یافت.

تا آنکه فقیه بزرگ و رهبر امت اسلامی ایران، امام خمینی مدظله العالی در ایامی که در نجف در حال تبعید بسر می بردند مسأله ولایت فقیه را در ضمن بحث مکاسب در فصلی که عده ای از فقهاء بزرگ مانند مرحوم شیخ مرتضی انصاری مسأله را مطرح نموده اند بطور مبسوط مورد بررسی و تحقیق قرار دادند و علاوه بر تدوین آن در کتاب مکاسب، تمام این مباحث در نوار ضبط و به ایران آمد و به صورت کتابی در دسترس همگان قرار گرفت و سپس به زبانهای دیگر هم ترجمه شد و بدین ترتیب این موضوع علی رغم همه محدودیتهائی که رژیم شاه برای جلوگیری از انتشارش بوجود آورده بود، به گوش مردم ایران و عده ای از مردم کشورهای دیگر اسلامی رسید و بسیاری از جوانان و طلاب و محصلین حوزه های علمیه در این رابطه به زندان افتادند و دورانهای بسیار سخت و دشواری را گذراندند و روند انقلاب ایران را این بحث، بطور

چشمگیری دگرگون ساخت زیرا قبل از آن هدف از مبارزه برای بسیاری از مردم مشخص و روشن نبود و با مطرح شدن مسأله ولایت فقیه و حکومت اسلامی مبارزه با یک هدف روشن و مشخص تعقیب گردید و روح و حیات تازه‌ای پیدا کرد و شکل تازه وجدیدی به خود گرفت و رژیم با یک خطر اساسی وجدی روبرو شد و لذا فشار بر مبارزین و زجرها، شکنجه‌ها، زندانها، خفقان به اوج خود رسید که این نیز به نوبه خود در نزدیک شدن به هدف تأثیر بسزائی داشت.

پس می‌توان گفت طرح مسأله ولایت فقیه و پی‌گیری آن منشأ یک تحول عظیم و انقلاب بزرگ در دنیای اسلام گردید و همه ابرقدرتها را در صف واحدی در برابر اسلام قرار داد. و امام نه تنها در نجف این بحث را مطرح فرمودند بلکه در دورانی هم که از مدرسین بزرگ حوزه علمیه قم بشمار می‌رفتند، موضوع ولایت فقیه و حکومت اسلامی را در یادداشتها و کتاب کشف الاسرار خاطر نشان ساختند و تنها مشکل گشا و راه حل دردهای جامعه اسلامی و نجات بخش ملت را تشکیل حکومت اسلامی می‌دانستند تا بالأخره پس از سالها، ملت رنج دیده و مستضعف ایران که قرن‌ها زیر یوغ استعمار و استبداد بودند و در تاریخ حیات خود از استقلال جز نامی و از اسلام جز اندک مسائل فردی و فرعی بهره‌ای نداشتند به ندای آن رهبر عظیم الشان لبیک گفته و پس از گذراندن مراحلی که در هراقلاب عمومی ضرورت دارد در ۲۲ بهمن ۵۷ رژیم چندین هزار ساله ستم شاهی را سرنگون و زمینه تشکیل حکومت را فراهم ساختند.

و با اینکه در تمام شعارها و راه پیمائیهها و فریادهائی که بر سر رژیم و ابرقدرتها می‌کشیدند مسأله حکومت اسلامی مطرح بود و این خود به تنهایی کافی بود که پس از سقوط رژیم، حکومت اسلامی را تشکیل دهند.

ولی رهبر انقلاب دستور دادند که در یک همه پرسی عمومی شکل حکومت را به آراء عمومی بگذارند تا در دنیا و تاریخ، سندی رسمی و غیر قابل انکار باشد و در این فراتریم بیش از ۹۸٪ مردم ایران به جمهوری اسلامی رأی مثبت دادند و نظام جمهوری اسلامی، نظام حاکم بر ایران شناخته شد.

و از آنجا که برای تشکیل هر نظامی نخست باید قانون اساسی تدوین گردد و براساس آن پی‌ریزی شود، لذا مجلس خبرگان که از نمایندگان ملت ترکیب یافته بود برای تدوین قانون اساسی تشکیل گردید و با اینکه انتخاب خبرگان از طرف ملت از جهت اتکاء قانون به آراء عمومی کافی بود (همانگونه که در همه مجالس قانونگذاری دنیا چنین است)

ولی خود قانون هم پس از تدوین به آراء عمومی گذارده شد و با آراء زیادی به تصویب ملت رسید.

مجلس خبرگان که اکثریت آنها از علماء و فقهاء عظام بودند اساس نظام جمهوری اسلامی را بر مسأله ولایت فقیه بنیان نهادند و لذا اصل پنجم قانون اساسی از فصل اول که حاوی اصول کلی قانون است ولایت فقیه را اساس نظام جمهوری اسلامی قرار می دهد و چنین می گوید:

اصل پنجم: «در زمان غیبت حضرت ولی عصر، عجل الله تعالی فرجه، در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت برعهده فقیه عادل و باتقوا، آگاه به زمان شجاع، مدیر و مدبر است که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند و در صورتی که هیچ فقیهی دارای چنین اکثریتی نباشد رهبر یا شورای رهبری مرکب از فقهاء واجد شرایط بالا طبق اصل یکصد و هفتم عهده دار آن می گردد.

وقبل از آنکه به شرح اصول فصل هشتم قانون اساسی پردازیم لازم است اصل پنجم را که اساس و مادر اصول دیگر است توضیح دهیم تا با بینش بیشتر در شرح آن اصول وارد گردیم. و اینک با خواست خداوند و توجه ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف وارد اصل مطلب می شویم.



محرم ماهی است که عدالت در مقابل ظلم
و حق در مقابل باطل قیام کرده و به اثبات رسانده
است که در طول تاریخ همیشه حق بر باطل پیروز
شده است.

از مصاحبه امام خمینی با رادیو لوکز امبورگ در تاریخ ۱۴/۹/۵۷